



روح جست و جوگر شهید گنجی...

گذری بر خاطراتی با یک شهید
دکتر عبدالرسول عظیمیان

عالی شهید مطهری، مطالعات گسترده‌ای هم بر محور موضوعات سیاسی، اجتماعی و نیز حضور در محافل و مجالس داشتند، که معمولاً بخش مهمی از وقت خود را صرف این‌ها می‌کردند.

در نتیجه حضور آقای گنجی در تهران و آمد و شد و روابط متنوع ایشان، بعضی افراد، که مرتبط با وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بودند و شناخت خوبی از صادق داشتند، زمینه اعزام او را به کشور پاکستان به عنوان مسئول خانه فرهنگ ایران فراهم کردند. البته در ملاقاتی که با آقای گنجی در آن ایام داشتیم، به من گفتند که قرار است به هندوستان بروند، ولی بعداً برنامه تغییر کرد و به لاهور پاکستان رفتند. شهید گنجی در پاکستان نیز آرام و قرار نداشت و لذا به سرعت مرکز محافل و مجالس مهم دعوت می‌شد و از آن‌جا که در امر ارتباطات جاذبه‌ای قوی داشت، به زودی معروف، محبوب و مألوف قلوب شد؛ تا این‌که سرانجام به دست عناصر ناپاک سپاه صحابه شربت شهادت نوشید. روحش شاد و یادش گرامی باد. ■

که از مدت‌ها قبل برنامه‌ریزی شده بود، شهید گنجی یکی از سخنرانان اصلی بود.

تا این‌جا صحبت‌هایی که شد، مربوط به سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ بود. شهید گنجی که در حال اتمام دوره دبیرستان و اخذ دیپلم بود، راهی تهران و وارد مدرسه عالی شهید مطهری شد. استعداد این جوان خیلی زود برای آیت الله امامی کاشانی (مدیریت محترم مدرسه) و رفقایش آشکار شد. علاوه بر این، شهید گنجی در محیط بیرون مدرسه در جلسات تشکیلات سیاسی آن زمان تهران نیز شرکت می‌کرد. واضح است که روح جست و جوگر ایشان، از این فرصت‌ها بسیار بهره‌مند شد. در این ایام بود که آقای گنجی را دیدم و نامه‌ای به او دادم که محتوایش دعوت از حجت الاسلام والمسلمین قرائتی برای آمدن به برازجان و اجرای چند سخنرانی بود. صادق به قم رفت و منزل ایشان را پیدا کرد و در منزل نامه را به آقای قرائتی داد و از وی قول گرفت که به برازجان بیاید. چند ماهی نگذشت که آقای قرائتی از شیراز به من زنگ زدند که فردا به برازجان می‌آیم. ایشان آمدند و در برازجان با وجود استقبال فراوان مردم، چند برنامه سخنرانی اجرا نمودند. شهید گنجی علاوه بر تحصیل رسمی در مدرسه

در روند زندگی، گاهی برای بعضی افراد، شرایط به گونه‌ای خاص رقم می‌خورد و عواملی دست به دست هم می‌دهند تا پدیده‌ای ظهور کند. در واقع صادق گنجی از بستر خانواده‌ای برخاسته بود که هم یتیم بود و هم از لحاظ اقتصادی ضعیف. از طرف دیگر، هم از استعداد و توانایی شخصی بالایی برخوردار بود و هم شرایط اجتماعی کشورمان در عنفوان جوانی او، برای شکوفایی و ظهور استعدادهایش مهیا بود. از جمله توانایی‌های صادق، استعدادش در قلم بود و نیز در بیان. در همان سال‌های اول دبیرستان، با مدیریت او و دوستانش در دبیرستان شهید بهشتی برازجان، نشریه پربراری به نام "ندای حق" چاپ و منتشر می‌شد. این کار با توجه به کمبود امکانات در آن زمان، توسط چند دانش‌آموز ۱۶ - ۱۵ ساله کار کوچکی نبود. علاوه بر این در فضای پرهیجان روزهای انقلاب که بحث‌های سیاسی داغی بین عناصر جوان در محیط مدرسه و فضای شهر با هواداران گروه‌ها و گروهک‌ها رایج بود، معمولاً صادق گنجی از دیگران سر بود. مدتی در یک کانکس که در ضلع جنوبی کاروانسرای مشیر (تقریباً رو به روی اداره پست) قرار داشت، با همکاری دوستانش یک کتاب‌فروشی به نام "موحدین" راه‌اندازی کرده بود که معمولاً محل رفت و آمد و جنب و جوش دوستانش بود. در همین مناسبات، بارها بحث‌های پرشوری بین او و دیگران درمی‌گرفت و از ویژگی‌های برجسته‌اش این بود که همیشه برای مناظره با افراد اعلام آمادگی می‌کرد. با توجه به مسئولیت‌های آن زمان اینجانب، در برنامه‌های متعددی از وجودش استفاده می‌کردیم. به عنوان مثال در حدود یک سال، با حضور جوانان، هر شب جمعه از طرف اینجانب و دوستان در مسجد شهید عاشوری برازجان، مراسم دعای کمیل برگزار می‌شد. علاوه بر دعا، یک سخنران قابل هم در این مراسم سخنرانی می‌کرد و یکی از سخنرانان، شهید گنجی بود که در آن زمان سن ایشان زیر بیست سال بود.

یکی دیگر از برنامه‌های سنگینی که در زمان مسئولیت اینجانب در اوایل مهر ماه هر سال، در سالن آموزش و پرورش به مدت چند روز برگزار می‌شد، سمینار اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان بود، که بسیار پرشور و پرتعداد هم بود و در این مراسم چند روزه،

- در نتیجه حضور آقای صادق گنجی
- در تهران و آمد و شد و روابط متنوع
- ایشان، بعضی افراد، که مرتبط با
- وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- بودند و شناخت خوبی از صادق
- داشتند، زمینه اعزام او را به کشور
- پاکستان به عنوان مسئول خانه
- فرهنگ ایران فراهم کردند

